

# فقه پویا

(گفتاری در باب روش‌های استنباط احکام فقهی)

مؤلف:

دکتر یوسف قرضاوی

مترجم:

عین‌الدین صدیقی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)

آدرس ایمیل:

#### سایت های مفید

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[www.nourtv.net](http://www.nourtv.net)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.sadaiislam.com](http://www.sadaiislam.com)

[www.ahlesonnat.com](http://www.ahlesonnat.com)

[www.islamhouse.com](http://www.islamhouse.com)

[www.isl.org.uk](http://www.isl.org.uk)

[www.bidary.net](http://www.bidary.net)

[www.islamtape.com](http://www.islamtape.com)

[www.tabesh.net](http://www.tabesh.net)

[www.blestfamily.com](http://www.blestfamily.com)

[www.farsi.sunnionline.us](http://www.farsi.sunnionline.us)

[www.islamworldnews.com](http://www.islamworldnews.com)

[www.sunni-news.net](http://www.sunni-news.net)

[www.islamage.com](http://www.islamage.com)

[www.mohtadeen.com](http://www.mohtadeen.com)

[www.islamwebpedia.com](http://www.islamwebpedia.com)

[www.ijtehadat.com](http://www.ijtehadat.com)

[www.islampp.com](http://www.islampp.com)

[www.islam411.com](http://www.islam411.com)

[www.videofarda.com](http://www.videofarda.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

این اثر را به:

پدر و مادر گرامیم،

برادران و خواهران ارجمند

و همسر عزیزم

تقدیم می‌کنم.

## مقدمه

آنچه فراروی دارید جستاری است در باب فقه و روش‌های نوین استنباط احکام از منابع اصلی. در این جستار سعی بر آن بوده تا در کنار پیش روی نهادن مبانی گذشته فقه که از دانشوران و فقیهان پیشین به ما به ارث رسیده، افق‌هایی نوین برای گره‌گشایی از رخدادهای زندگی پیچیده کنونی در برابر ما گشوده شود.

آنچه غایت فقه پویاست، آشتی دادن انسان مسلمان با معضلات دنیای کنونی در پرتو نگره‌های نو از مبانی گذشته است. امید آن داریم که ترجمه این جستار برای خوانندگان فارسی زبان سودمند افتد و افق‌های تازه‌ای درباره دینداری و روش‌های استنباط احکام، فرارویشان بگشاید.

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سپاس خدای را که با نعمت‌های بی‌پایانش کارهای نیکو صورت می‌پذیرد، آن خدایی که ما را به این نعمت هدایت نمود، و حال آن که هدایت‌پذیر نبودیم اگر (رحمت و بخشش) خداوند ما را هدایت نمی‌کرد و پاک‌ترین و ناب‌ترین درود و سلام‌هایش بر آن انسان همداردهنده و چراغ تابان، آن یاددهنده خیر و صلاح به مردم و راهنمای بشریت به پیشرفت و رشد و هدایتگر مخلوقات به سوی حق و حقیقت، سرور و امام ما و الگوی (دنیا و آخرت) ما، دوست داشتنی‌ترین دوست ما محمد ﷺ و نیز بر یاران بزرگوارش که به او ایمان آوردند و او را پشتیبانی و یاری کردند و آن نوری را که با او فرود آمد، پیروی کردند، (به راستی که) رستگاران همان‌ها هستند. و خداوند خشنود باد از کسی که به دعوتش فراخواند و به سنتش راه یافت و در این مسیر تا روز واپسین به جهاد پرداخت. برادرانم، بهترین خوشآمدی که به شما می‌گویم، خوشآمد و درود اسلام است و درود اسلام همان سلام کردن است. پس، السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

فرارسیدن این ماه مبارک (رمضان) را به شما تبریک می‌گویم و از خداوند تبارک و تعالی می‌خواهم که ما را از جمله کسانی که از روی یقین و با اخلاص روزه می‌گیرند و شب زنده‌داری می‌کنند و گناهان گذشته‌اشان بخشیده می‌شود، قرار دهد و اینکه این ماه را مایه خیر و برکت برای امت اسلامی در اقصی نقاط جهان قرار دهد و ایامشان پربرکت شود و فردایشان را بهتر از امروزشان سازد و اینکه پرچم اسلام در زمین برافراشته شود. به راستی که اوست شنونده (بس) نزدیک.

ای برادران، به شما بشارتی می‌دهم که این نشست و دیدار میمون ما جزیی از شب زنده‌داری است، زیرا تنها شب زنده‌داری محدود به نماز و تسبیح و ذکر نیست. فراگیری علم (در شب) جزیی از شب زنده‌داری است. جبرئیل علیه السلام در رمضان هر سال فرودمی‌آمد تا با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن بخواند و در آن تعمق کنند. امین اهل آسمان با امین اهل زمین

می‌نشستند و با هم قرآن می‌خواندند و ما بر سنت و روش این دو امین، قرآن و اسلام را فرامی‌گیریم تا از مسائل دینمان آگاه شویم «وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ». «اگر خداوند خیر کسی را بخواهد او را در امور دین آگاه می‌سازد».

برادرانم، موضوع بحث ما گامی به سوی فقه آسان امروزی است. ما به این فقه آسان امروزی که با زبان حال سخن می‌گوید و نیازها و مشکلات امروز را برمی‌شمارد و برای مردم در قضایا و مشکلات جدید و با زبان امروزی فتوا صادر می‌کند، نیاز داریم. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ [ابراهیم: ۴].

«ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا حقایق را برای آنان بیان کند».

منظور از این آیه تنها این نیست که عرب با زبان عربی و انگلیسی با زبان انگلیسی و روسی با زبان روسی مخاطب قرار گیرد. نه ... آیه عمیق‌تر از اینها است، زیرا هر قوم و گروهی، زبانی مخصوص به خود و هر زمانی، زبانی مخصوص به خود دارد. درست نیست که خواص با زبان عوام و عوام با زبان خواص مورد خطاب قرار گیرد و همچنین صحیح نیست که شهرنشین با زبان روستایی و یا بالعکس مورد خطاب قرار گیرد و نیز خطاب قرار دادن مردم قرن پانزدهم با زبان مردم قرن نهم یا دهم هجری جایز نیست. مردم باید با زبانشان، زبان عصرشان، زبان جامعه‌اشان، زبان زمانه‌اشان، زبان مکانشان، مورد خطاب قرار گیرند، و این همان فقهی است که می‌خواهیم فقه آسان باشد. فقهی که متخصصین، درباره‌اش می‌گویند:

فقه، همان آگاهی به احکام شرعی و فرعی و عملی استنباط شده از ادلة تفصیلی است. پس آن، علم قانون اسلامی است و هیچ شباهتی با قانون‌های وضع شده توسط انسان‌ها ندارد، زیرا این رابطه بین خدا و بندگانش را تنظیم می‌کند و آن هیچ ربطی به این ندارد. اولین چیزی که ما در فقه می‌خوانیم، عبادات در باب طهارت است. سپس نماز، زکات، روزه و ... است.

فقه، رابطه انسان با زندگی‌اش در اموری که برایش جایز است و یا جایز نیست و همچنین اموری که برایش حلال یا حرام می‌باشد تنظیم می‌کند. فقه حلال و حرام. در حالی که قانون‌های وضعی هیچ اهمیتی به این امور نمی‌دهند، اما هر آنچه قانون‌های وضعی به آن اهمیت می‌دهد مثل امور مدنی، شخصی، جزایی و جنایی، اداری، مالی و رابطه بین کشورها و دولت‌ها، همه در فقه موجود است و به آنها اهمیت می‌دهد. پس این فقه هست که تمدن و پیشرفت امت را به دست می‌گیرد و آن را رهبری می‌کند. به گونه‌ای که برنامه‌هایش بر مبنای امر و نهی خداوند می‌باشد تا اینکه زندگی برای اسلام و با اسلام، طبق برنامه‌های شرع باشد. بنابراین فقه کلیه زندگی بشر را در برمی‌گیرد. این درست است که در عصر بازگشت و انحطاط و شکست اسلام مردم در امور ساده و بی‌اهمیت از فقه سؤال می‌کردند. بیشتر سؤال‌هایشان در مورد حیض و نفاس و وضو و شیرخوارگی و طلاق بود. اما در مسائل مالی و تزیین اموال عمومی و تحریف و مخدوش شدن انتخابات و در مورد تسلط ستمگران بر مردم هیچ سؤالی از فقه نمی‌کردند. در حالی که فقه کل زندگی انسان را در برمی‌گیرد. فقه برگرفته از شریعت و شریعت حاکم بر تمامی اعمال مکلفین است و فرقی نمی‌کند که این اعمال در کدام گروه از احکام شرعی داخل شود (احکام شرعی پنجگانه). خواه آن عمل مباح یا حرام یا مکروه یا واجب و یا مستحب باشد. به ناچار دین باید هر نوع عملی از اعمال مکلفین را در یکی از این پنج دسته قرار دهد. در نتیجه هیچ چیزی در زندگی باقی نمی‌ماند جز اینکه آن یا در حیطه فقه است یا در حیطه شریعت.

اما فرق بین شریعت و فقه در چیست؟ دین (شریعت) همان وحی الهی است و تصویری است برگرفته شده از نصوص محکم و صریح در هدف‌های کلی و احکام قطعی که از طریق متن‌های ثابت شده به ما رسیده است. فقه، نتیجه عقل و درایت اسلامی در فهم دین و پیاده کردن آن در زندگی بشر است. این فقه نیاز به آسان شدن دارد و شرعی بودن این آسان‌سازی فقه، برگرفته از فشارها و مشکلات زندگی بر ما

نیست. بلکه دین خودش این آسانی را می‌خواهد و دین بر یسر و آسانی بنا شده است و تعالیم دینی بر پایه یسر و آسانی است، نه سختی و مشقت.

خداوند در آخر آیه روزه می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«خداوند برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری و سختی نمی‌خواهد».

در آخر آیه طهارت می‌فرماید:

﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [المائدة: ۶].

«خداوند نمی‌خواهد بر شما سخت بگیرد و لکن می‌خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند. تا اینکه سپاسش گوید».

خداوند بعد از اینکه درباره کسانی که ازدواج با آنان حرام و کسانی که ازدواج با آنان حلال است، سخن می‌گوید می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ [النساء: ۲۸].

«خداوند می‌خواهد بارتان را سبک گرداند و انسان ضعیف و ناتوان آفریده است».

بعد از موضوع قصاص و شرعی بودن عفو و صلح خداوند می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

«این تخفیف و رحمتی است از جانب پروردگارتان».

سپس خداوند هر گونه سختی و مشقتی را در دین به کلی نفی می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ [الحج: ۷۸].

«خداوند در دین بر شما سختی و تنگنایی قرار نداده است».

دین بر پایه آسانی است و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز می‌فرماید: «إِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُيسِّرِينَ ، وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ». «شما امتی آسان‌گیر برانگیخته شده‌اید نه امتی سخت‌گیر». و این را هنگامی گفت که آن شخص اعرابی به مسجد آمد و خواست که در مسجد ادرار کند در حالی که



اصحاب بر سرش داد می‌کشیدند، فرمودند: «لا تترموه و صبوا علیه زنبواً من ماء، إِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُبَسِّرِينَ، وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ» «به او حمله نکنید، و ادرارش را قطع نکنید. سطلی آب بر روی آن بریزید زیرا شما آسان‌گیر برانگیخته شده‌اید، نه سخت‌گیر». سخن از اوایل اسلام است و آن شخص اعرابی که تربیت اسلامی را فرانگرفته بود و این که مسجد پیامبر ﷺ که مثل مساجد ما قالی و موکت نینداخته بودند. مسجد، فرشش ریگ و شن بود و گاهی نیز سگ‌ها در آنجا دور می‌زدند. آن مرد سخت ادرارش گرفته بود. جلو مردم ایستاد و الی آخر. اما اصحابی که بر تربیت اسلامی پرورش یافته بودند از این منظره و پیامد آن به تنگ آمدند و کنترل خود را از دست دادند و خواستند با خشونت با او رفتار کنند. اما پیامبر ﷺ فرمود: رفع این مسأله خیلی ساده است. سطلی آب بر روی آن بریزید. سپس پیامبر ﷺ فرمودند: «بُعِثْتُ بِحَنِيفِيَّةٍ سَمْحَةٍ أَحَبَّ الْأَدْيَانِ إِلَى اللَّهِ الْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ». «با دینی که از شرک به دور است و دارای عفو و گذشت می‌باشد برانگیخته شده‌ام، دوست داشتنی‌ترین دین برای خداوند دینی است که از شرک به دور است و دارای عفو و گذشت است». پس این دین خودش بر پایه آسانی است.

آنگاه که پیامبر اکرم ﷺ، معاذبن جبل و ابوموسی اشعری را روانه یمن می‌کرد به آن دو توصیه کوتاه، اما جامعی کرد و فرمودند: «يَسِّرًا وَلَا تُعَسِّرًا وَبَشْرًا وَلَا تُنْفِرًا وَتَطَوَّعًا». «آسان بگیرید و سخت نگیرید. بشارت بدهید و دیگران را متنفر نسازید و با آنان نرم‌خو باشید». این همان روش پیامبر اکرم ﷺ در فقه و اجتهاد و در امور دعوت است. آسان گرفتن و نه سخت‌گیری، بشارت دادن و نه متنفر ساختن. این عین همان چیزی است که امام بخاری و مسلم از انس بن مالک، صاحب و خادم پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند. پیامبر ﷺ فرمود: «يَسِّرًا وَلَا تُعَسِّرًا وَبَشْرًا وَلَا تُنْفِرًا». «آسان بگیرید و سخت‌گیری نکنید، بشارت بدهید و دیگران را متنفر نسازید». بدین جهت ما نیازمند به این آسانی هستیم.

از آنجایی که اسلام بر پایه آسانی است و مسلمانان در هر عصر و زمانه‌ای به این آسانی احتیاج دارند، پس ما مسلمانان در این عصر به این آسانی نیازمندتر هستیم، زیرا در

این عصر شغل‌ها زیاد گشته و زندگی پیچیده شده است و نیازهای مردم مختلف و خواسته‌ها و نیازهایشان زیاد شده و آنچه که امروز آن را انفجار و انقلاب اطلاعات و معارف و دانستنی‌ها می‌نامیم، بنابراین انسان نیازمند آن است که فهم فقه و عمل کردن به آن برایش آسان شود.

ما می‌خواهیم که به شکلی آسان و به روشی ساده، فقه را بفهمیم و به آن عمل کنیم. اصلاً نمی‌خواهیم مسائل را مشکل و پیچیده سازم و یا اینکه بخواهیم از جانب خود قانون جدیدی بیاورم، همه این مسائل در خود قرآن موجود است.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾ [المائدة: 6].

«ای مؤمنان هرگاه خواستید نماز بخوانید، پس صورت و دو دستتان را، تا آرنج بشوید».

وجه و صورت برای اصحاب و تابعین خیلی واضح است. اما امروز عصر ما، عصر تعریف و قانونگذاری و مرزبندی و اندازه‌گیری است. پس این سؤال پیش می‌آید که:

صورت چیست؟ ما محتاجیم که صورت را بشناسیم. آنها می‌شناسند و می‌گویند: صورت از نظر طولی از محل رویش موی سر تا پایین چانه و از نظر پهنا، مابین دو لاله گوش را در برمی‌گیرد. حال اگر شخص موی سرش کمی از صورتش جلوتر آمده باشد یا اینکه که شخصی کچل یا تاس باشد، پس صورت از کجا شروع می‌شود؟ صورت مشخص است. مسلمان صورتش را می‌شوید و کار تمام است. امروز در این زمانه مسأله تعریف، قانونمندی و قانونمداری و مرزبندی اشیا شروع شده است. مرد بادیه‌نشین نزد پیامبر ﷺ می‌آید، می‌رود یک یا دو روز درس می‌خواند وضو و نماز را یاد می‌گیرد. همه اینها نیاز به تعریف دارد. مثلاً: صورت چیست؟ دست چیست؟ ...

پیامبر ﷺ به آن مرد بادیه‌نشین می‌فرماید: نگاه کن چگونه وضو می‌گیرم و چگونه نماز می‌خوانم، پس مثل من وضو بگیر و مثل من نماز بخوان. سپس آن مرد برای ارشاد قومه‌اش راهی قبیله‌اش شد.

اما امروزه ما درباره فقه طهارت، صفحات طولانی و زیادی درس می‌خوانیم. در

بعضی از کتاب‌ها فصلی بزرگ را به خود اختصاص داده است. و این کار فقط برای متخصصین این فن جایز است. اگر بخواهیم آن را به عوام یاد دهیم، چگونه می‌توانیم این مطلب را به طور مفصل توضیح دهیم؟

به یاد می‌آورم بچه که بودم، در مجالس علم حاضر می‌شدم و در مکتبخانه مشغول فراگیری علم بودم. در هر رمضان در مسجد، مابین نماز مغرب و عشا، نزد شیخ می‌نشستیم و شیخ فقه طهارت را به ما یاد می‌داد. رمضان به شب بیست و نهم، سی‌امش می‌رسید، اما ما از بحث آب‌ها و وضو و ارکان و سنت‌ها و مکروهات و مبطلات و نواقص وضو و استنجا و ... خلاص نمی‌شدیم. در طول ماه در این مباحث بودیم. او می‌خواست هر آنچه در کتب الازهر هست به مردم یاد دهد. مثلاً می‌گفت: آب‌هایی که طهارت با آنها جایز است هفت نوع‌اند. آب دریا، آب رود، آب برف، آب تگرگ، آب چشمه، آب چاه و ... ای شیخ چرا این قدر طولش می‌دهی؟ شیر آب را باز کن و وضو بگیر تا یاد بگیرند. این همه مطالب چه معنایی دارد؟ ما محتاج به آسان شدن و آسان کردن هستیم.

به عنوان مثال: در شهر نیوجرسی آمریکا که بودم، یکی از استادانم که مسئولیت امامت یکی از مساجد را برعهده داشت و از بزرگان مشایخ بود و دکترایش را نیز گرفته بود، یکی از آمریکائیان تازه مسلمان به نزدش آمد. در آنجا من سخنرانی کردم. این برنامه همیشگی بود که حاضرین از من سؤال می‌کردند. آن مرد تازه مسلمان از من پرسید، چرا رمضان ماه قمری است و ماهی ثابت مثل مارس یا آگوست نیست؟ خواستم که جواب او را بدهم، اما شیخ مرحوم که خدا حفظش کند و خدا رحمتش کند، نگذاشت و به او گفت: هر نوع سؤالی درباره فقه مربوط به روز سه‌شنبه می‌شود و من هر سه‌شنبه برای برادران تازه مسلمان کتاب «شرح الصغیر علی الدریر فی الفقه المالکی» مربوط به فقه مالکی، درس می‌دهم.

این کتاب در مقطع دبیرستان الازهر تدریس می‌شود. تعجب کردم که چگونه، کتابی که در دبیرستان الازهر تدریس می‌شود به آنها درس می‌دهد؟ این کتاب شامل تعاریف و مطالب بسیار زیادی است. در حالی که آنها هیچ نیازی به این پیچ و تاب‌ها ندارند. اصلاً نیازی نیست که تازه مسلمانان را به یکی از مذاهب گرایش بدهیم. مثلاً کسی که به دست شخص مالکی مسلمان گشت به او فقه مالکی یاد دهیم، یا کسی که به دست شافعی مذهب مسلمان شد به او فقه شافعی یاد دهیم. اصل این است که، اسلامی آسان به او یاد دهیم. این شیخ هر هفته درس می‌داد، از موضوع طهارت شروع می‌کرد، تا به موضوع روزه می‌رسید، شش یا هفت سال گذشته بود و آن گاه که به موضوع روزه می‌رسید جواب این سؤال، که چرا رمضان ماه قمری است؟ را نمی‌یافت.

جواب این سؤال اصلاً در کتاب فقه موجود نیست. دعوتگران جواب این سؤال را خوب می‌دانند، که خداوند می‌خواهد ما، هم در زمستان، هم در بهار و هم در تابستان و پاییز، روزه بگیریم. هم در فصل‌های سرد، هم در فصل‌های گرم، هم در روزهای کوتاه، هم در روزهای بلند و اینکه ما خداوند را در تمامی فصل‌های سال عبادت کنیم. پس ما نیاز به آسانی در فقه، فهم فقه و آسانی در عرضه کردن این فقه داریم، آنچنان که پیامبر ﷺ و اصحابش، آن را به ما شناسانده و به ما یاد داده‌اند.

من، رسول‌الله ﷺ و بعد اصحابش را، بیشتر از همه انسان‌ها آسان‌گیرتر دیده‌ام. به مردی که به نزد پیامبر ﷺ می‌آید و به او می‌گوید: هلاک گشتم، سوختم، با زخم در روز رمضان همبستر شده‌ام، خوب نگاه کنید. پیامبر ﷺ به او می‌فرماید: برده‌ای را آزاد کن. او به پیامبر ﷺ گفت: از کجا بیاورم؟ پولی ندارم. پیامبر ﷺ فرمود: دو ماه پشت سر هم روزه بگیر. مرد گفت: این همه مشکلات به خاطر همین مسأله است. پیامبر ﷺ باز به او گفت: پس شصت مسکین را غذا بده. مرد گفت: از کجا بیاورم شصت مسکین را غذا بدهم؟ پیامبر ﷺ ظرفی از خرما که برایش آورده بودند، به آن مرد داد و فرمود: این را بگیر و به شصت فقیر صدقه بده. مرد گفت: ای رسول خدا ﷺ، آیا فقیرتر از من هم کسی

در مدینه است؟ پیامبر ﷺ فرمود: اصلاً این را بگیر و به خانواده‌ات بده. آن مرد کارش تمام شد در حالی که مقدار مالی را به دست آورده بود.

گمان می‌کنم اگر یکی از علما یا فقهای حال حاضر به جای پیامبر ﷺ بود، تمای درها و راه‌ها را بر رویش می‌بست. ولی پیامبر ﷺ آن را بسیار ساده و آسان گرفت. آسان بگیر و سخت مگیر. اصحاب نیز بیشتر از دیگران در فتواها و فقه، آسان می‌گرفتند. تابعین نیز چنین بودند، ولی اندکی کمتر از آنان. زیرا در هر قرنی برخی امور احتیاجی به فقه اضافه می‌شد، تا اینکه به عصر ما رسید، فقه مملو از این احتیاط‌کاری‌ها گشت. هر گاه این احتیاط‌کاری‌ها زیاد گردد، سختگیری نیز زیاد می‌شود، زیرا هر احتیاطی، یعنی کمی سنگین‌تر کردن و کمی دشوارتر کردن و اگر فقه بخواهد در هر عصری پذیرای این همه احتیاط‌کاری باشد، در نهایت فقه مجموعه‌ای از احتیاط‌کاری می‌شود. یعنی: مجموعه‌ای از سختگیری‌ها و غل و زنجیر کردن مردم و این در حالی است که محمد ﷺ آمده تا این غل و زنجیر را از گردن امتش بردارد. ما نیاز داریم که فقه را آسان سازیم و آن چیزهایی را که مورد نیاز انسان امروزی نیست از آن حذف کنیم. در حال حاضر چه معنا دارد که به مردم بگوییم، هر گاه طلا به ۲۰ مثقال و نقره به ۲۰۰ درهم رسید زکات واجب می‌شود. به او بگویید که قیمتش چند است. بدین خاطر لازم است که آن را به زبان حال ترجمه کنیم. آیا پیامبر ﷺ دو حدنصاب متفاوت برای زکات در نظر گرفته‌اند؟ هدفش از این کار چه بوده است؟ جواب، حد نصاب آن دو یکی است. طلا و نقره پول رایج آن زمانه بود، زیرا اعراب پولی مختص به خود نداشتند. این پول‌ها شامل درهم‌های نقره‌ای یا دینارهای طلا بود که از ایران یا از روم می‌آمد. پس هر دینار در مقابل ۱۰ درهم می‌باشد. در نتیجه حدنصابشان یکی است.

**به ناچار باید به مردم بگوییم حدنصاب یا به طلا است و یا به نقره؟**

نظری که من در کتابم «فقه الزکاة» انتخاب کرده‌ام و قبل از من نیز شیخ ابوزهره و برخی از علما آن را انتخاب کرده‌اند، همان طلا است، زیرا این چیز معقولی است، و نسبتاً

به دیگر حد نصاب‌های زکات نزدیکتر است، و آن برابر است با ۲۰ مثقال یا ۲۰ دینار، یعنی برابر با ۸۵ گرم طلا. پس شایسته است فقه را به زبان حال ترجمه کنیم تا مردم آن را بهتر بفهمند.

از طرف دیگر ما نیاز داریم که عمل کردن به فقه را آسان سازیم تا اجرا کردنش راحت و آسان باشد. بدین جهت باید آن را برای مردم آسان گردانیم و بر مردم سخت نگیریم. عمل کردن به آن و احکامش را بر آسانی بنا نهیم، و این به چند چیز بستگی دارد:

۱- بیان کردن رخصت در مقابل عزایم، در اموری که خداوند به ما اجازه داده.

۲- آسان ساختن این امور. اصلاً شایسته نیست که این امور را از مردم مخفی نگه داریم و بر مردم سخت بگیریم، چرا که بعضی از مردم، شاید قادر به انجام امور سخت باشند، اما عموم مردم که این چنین نیستند. آنان محتاج به این آسانی هستند. پس بر مردم آسان بگیریم.

رخصت سفر، رخصت روزه نگرفتن و رخصت‌های زیاد دیگر. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ تُؤْتَى رُخْصَةٌ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ تُؤْتَى مَعْصِيَتُهُ». «خداوند دوست می‌دارد که رخصت‌ها و اجازه‌هایش اجرا شود چنانچه از انجام گناه و نافرمانیش بدش می‌آید». «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ تُؤْتَى رُخْصَةٌ كَمَا يُحِبُّ أَنْ تُؤْتَى عَزَائِمُهُ». «آنچنان که خداوند دوست می‌دارد فرایض و واجباتش انجام شود، دوست دارد که رخصت‌ها و اجازه‌هایش نیز اجرا شود».

پیامبر ﷺ مردی ناتوان را دید که بر رویش سایه انداخته بودند و آب بر رویش می‌پاشیدند، سؤال کرد: این مرد کیست؟ گفتند: ای پیامبر ﷺ، مردی این مرد، مسافری است روزه‌دار. پیامبر ﷺ فرمود: «لَيْسَ مِنَ الْبِرِّ الصِّيَامُ فِي السَّفَرِ». «روزه گرفتن در مسافرت نیکو نیست». یعنی در این چنین سفری، سفری سخت و دشوار، نیکو نیست که انسان روزه بگیرد. افطار کند و گناهی نیز ندارد. فقط بر او واجب است که در آینده روزه بگیرد.

آسان گرفتن خوب است. من روشم این است که هر گاه دو قول مشابه، یک قول جنبه احتیاطی گرفته باشد و دیگری ساده و آسان باشد، بر مبنای قول ساده و آسان فتوا می‌دهم. البته به عموم مردم هم می‌گویم که هر کدام که آسانتر است را انتخاب کنید. بعضی افراد متعصب و سختگیر از من می‌پرسند که دلیلت چیست؟ گفتم: دلیل همان روایتی است که عایشه از پیامبر ﷺ روایت کرده است. پیامبر ﷺ روایت کرده است. پیامبر ﷺ هر گاه بین دو مسأله، مخیر می‌شد هر کدام را که آسانتر بود انتخاب می‌کرد. البته به شرطی که آن مسأله گناه نباشد.

پیامبر ﷺ از کسانی که نماز را بر مردم طولانی می‌کردند، ایراد می‌گرفت. چنان که به معاذبن جبل ایراد گرفتند و با عصبانیت دو بار فرمودند: ای معاذ مگر تو فتنه‌گری؟ این در حالی بود که معاذ امام مردم بود و نماز را طولانی می‌خواند. همچنین از ابی بن کعب ایراد گرفت و چنان خشمگین شد که قبل از آن این چنین خشمگین نشده بود. راوی حدیث روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ مِنْكُمْ مُنْقَرِينَ فليَتَجَوَّزْ أَوْ فليخَفِّفْ. فَإِنَّ وِراءَةَ الكَبِيرِ وِ المَرِيضِ مِنْ أُمَّ النَّاسِ وَذَا الحَاجَةِ». «همانا بعضی از شما باعث تنفر مردم می‌شوند. کسی که امام مردم شد، باید نماز را سبک و کوتاه بخواند، زیرا پشت سرش پیرمرد و بیمار و ناتوان ایستاده‌اند، یا پشت سرش کسانی ایستاده‌اند که می‌خواهند به کارشان برسند».

درست نیست که یکی مردم را پشت سرش نگه دارد و سوره بقره بخواند. در صورتی که این درست است که، تمام جماعت موافق باشند. تو نماز را طولانی می‌خوانی و کسانی که به این مسجد می‌روند، می‌دانند که امام این مسجد نماز را طولانی می‌خواند. در حالت عادی «سیروا بسیر أضعفکم». باید هنگام باضعفا حرکت کرد و باید مراعات حال ضعفا را کرد. زیرا پشت سر شما پیرمرد، مریض و کسانی که کار دارند ایستاده‌اند. بدین جهت روش اساسی این است که ما آن را آسان سازیم. در فروع آسان بگیریم و در اصول سختگیری کنیم. اصلاً تساهل در اصول قاطع اسلامی و در کلیاتی که دین بر آن بنا شده است وجود ندارد. بعضی از مردم به من می‌گویند: ای برادر ما می‌بینیم که شما

بسیاری از مسائل را آسان گرفته‌اید. اما در مسأله ربا بسیار سختگیری کرده‌اید. گفتم: من سخت نگرفته‌ام، این شرع است که سخت گرفته، است. من در چیزهایی که دین آن را سخت گرفته تساهل به خرج نمی‌دهم و در چیزهایی که دین آن را آسان گرفته، سختگیری نمی‌کنم. پس این همان آسانی و رخصت است.

امام نووی در مقدمه کتابش «المجموع» از سفیان بن سعید ثوری که در فقه و حدیث و زهد و تقوا به رتبه امامت رسیده بود، به گونه‌ای که در علم حدیث او را امیرالمؤمنین می‌نامیدند، سخن زیبایی روایت کرده است که این چنین است: «فقه رخصت و اجازه‌ای است از جانب شخص مورد اعتماد، و الا سخت‌گیری که هر شخصی می‌تواند بکند». فقه حقیقی، یعنی رخصت و اجازه دادن از جانب شخص مورد اعتماد، یعنی اینکه آن شخص به علمش اعتماد می‌کند، به دینش هم اعتماد می‌کند و به خاطر منفعت شخصی هم فتوا صادر نمی‌کند. نه ... آن شخص متدین است و از خدا هم می‌ترسد. صاحب علم است. علمی گسترده و ایمانی آسیب‌ناپذیر. حال اگر او رخصتی یا اجازه‌ای داد از او بگیرید.

فقه یعنی: رخصت و اجازه از جانب شخص مورد و الا سختگیری هر کسی می‌تواند انجام دهد. بسیاری از مردم می‌گویند: این حرام است، این حرام است. کلمه حرام کلمه آسانی است. پس هر گاه رخصت و اجازه‌ای از جانب فرد مورد اعتماد صادر شد، بدان که این عین فقه است. آنچه مطلوب ما است همان آسان شدن احکام و دادن رخصت‌ها و اجازه‌ها است. اما سختگیری فقط در واجبات و محرمات مطلوب است.

گذشتگان در این باره بسیار سختگیر بودند، مثلاً نمی‌گفتند: این واجب است یا این حرام است. مگر اینکه نصی صحیح و ثابت شده با سند در اختیار داشتند، نصی از کتاب خدا یا نصی از سنت رسول الله ﷺ. با این شرایط بود که حکم می‌کردند که این مسأله واجب است یا حرام یا مستحب. همچنین آنان در تحریم کارهای حرام بسیار سختگیر بودند، این همان چیزهایی است که در احادیث مشخص است. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْمُسْلِمِينَ جُرْماً رَجُلًا سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يَجْرَمْ فَحَرَّمَ مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ». «بزرگترین جرم و گناه



در بین مسلمانان این است که یک نفر از چیزی سؤال می‌کند که حرام نشده و فقط به خاطر سؤال او آن چیز حرام گردد». اصحاب نیز فقط در امور بسیار مهم سؤال می‌کردند تا مبادا همچون یهود، کثرت سؤالشان منجر به سختگیری و تشدید شود. پیامبر ﷺ اصحاب را از سؤالات زیادی نهی کردند و فرمودند: «فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِكَثْرَةِ سُؤَالِهِمْ وَاخْتِلَافِهِمْ عَلَيَّ أَنْبِيَائِهِمْ». امتان قبل از شما به خاطر سؤالات زیادی و اختلافشان با پیامبرانشان هلاک گشتند.

پروردگار به وسیله موسی به یهودیان دستور داد تا گاو را بکشند. اگر می‌رفتند و یک گاو را می‌کشتند، دستور خدا را اجرا کرده بودند. ولی آنان بر لجاجت و سختگیری و وسوسه خودشان باقی ماندند. به موسی گفتند: از پروردگارت بخواه تا به ما بگوید آن چگونه گاو است؟ خداوند آن گاو را برایشان محدود ساخت و فرمود: آن ماده گاو است، نه گوساله و نه خیلی پیر. باز از موسی خواستند از پروردگار بخواهد تا بگوید آن گاو چه رنگی است؟ فرمود: آن گاو است کاملاً زرد که رنگش بیندگانش را شاد می‌سازد. سختگیری پشت سخت‌گیری. اما باز ساکت نشستند و از موسی خواستند از پروردگارت بخواه تا به ما بگوید آن کدام گاو است؟ فرمود: آن گاو است نه رام تا زمین را شخم زند و نه کشتزاری را آبیاری کند. بی‌نقص است و هیچ عیبی ندارد.

برای پیدا کردن این گاو بسیاری از سرزمین‌ها را گشتند، زیرا این گاو ویژگی‌های زیادی داشت. آنان کسانی بودند که بر خود سخت گرفتند، خداوند نیز بر آنان سخت گرفت. پس شایسته نیست که انسان بر خودش سخت بگیرد. همچنین شرع نهی کرده از اینکه ما بدون نصی صریح از کتاب خدا یا سنت رسول ﷺ با زبانمان چیزی را حرام کنیم. قرآن نیز با لحن شدیدی این را رد می‌کند:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَلًا قُلْ ءَلَلَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفَتَّرُونَ ﴿۵۹﴾﴾ [یونس: ۵۹].

«بگو: به من خبر دهید، رزق و روزی که خداوند بر شما فروفرستاده (چرا) بخشی از آن را حرام و بخشی دیگر را حلال گردانیده‌اند. بگو: آیا خدا به شما اجازه داده یا اینکه بر خدا دروغ می‌بندید».

این سخن را از کجا می‌آورد، این حرام است، این حلال است.

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ [النحل: ۱۱۶].

«با زبان دروغیتان مگویید این حلال است و این حرام است، تا این که بر خداوند دروغ ببندید، زیرا کسانی که بر خداوند دروغ می‌بندند رستگار نمی‌شوند».

هیچ چیزی حرام نمی‌شود، مگر با دلیلی روشن و واضح و کامل و این چنین بود که برخی از اصحاب پیامبر ﷺ با وجود این آیه باز شراب می‌خوردند:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾ [البقرة: ۲۱۹].

«درباره شراب و قمار از شما می‌پرسند، بگو آن دو گناهی بس بزرگ است و برای مردم نیز سودهایی دارد. ولی گناهان از سودش بیشتر است».

بسیاری از اصحاب از شراب خوردن دست کشیدند، زیرا برایشان این بس بود که در شراب گناهی بزرگ نهفته است. با وجود این باز برخی می‌گفتند: پرورگارا! درباره شراب با ما روشن و صریح سخن بگو. این آیه روشن و آشکار است اما پاسخی صریح و کامل نیست. تا اینکه آیه دیگری نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾ [النساء: ۴۳].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می‌گویید».

باز گروهی از شراب دست کشیدند، اما عده‌ای هنوز شراب می‌خوردند و می‌گفتند: پروردگارا! در این باره با ما روشن و صریح سخن بگو. تا اینکه این آیه صریح و کامل و قاطع نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْحَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۹۰].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه، پلید و از عمل شیطانند. پس از آن دوری گزینید، باشد که رستگار گردید.»

سخن روشن و صریح، سند است. در غیر این صورت ما هم مثل علمای قدیم عمل می‌کنیم و می‌گوییم: از این بدم می‌آید. این را دوست ندارم. از این خوشم نمی‌آید. فکر نمی‌کنم این طور باشد و امثال این جملات. اما اگر گفتیم حلال یا حرام حتماً باید یک نص صحیح و صریح داشته باشیم.

بعضی از برادران از من ایراد می‌گیرند و می‌گویند: چرا شما در کتاب حلال و حرام دایره تحریم را تنگ کردید. می‌گویند: در اصل باید نام کتابتان را حلال و حرام در اسلام می‌گذاشتید. زیرا هیچ چیز حرامی در آن پیدا نمی‌شود. به آنان گفتم: پیشنهاد می‌کنم تا کتابی به نام حرام و حلال در اسلام بنویسید، زیرا در نزد شما هیچ چیز حلالی وجود ندارد.

این اسلام است که دایره حرام را تنگ ساخته است و آنچه در حدیث ابی‌الدرداء روایت شده این است که در اصل همه چیز حلال می‌باشد. پیامبر ﷺ فرمودند: «ما أحل الله فهو حلال وما حرم فهو حرام وما سكت عنه فهو عفو فاقبلوا من الله عافيته فإن الله لم يكن لينسي شيئاً». «آنچه را که خداوند حلال فرموده، پس آن حلال است و آنچه را که حرام ساخته پس آن حرام است و آن چیزهایی که صحبتی درباره‌اش نشده، پس آن عفو و بخشش است». زیرا خداوند هرگز چیزی را فراموش نمی‌کند. سپس این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ [مریم: ۶۴].

«پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده.»

محدوده عفو، محدوده وسیعی است. برخی از مردم می‌خواهند که آن را تنگ سازند. ولی پروردگار آن را وسعت بخشیده. و این از آن مواردی است که شایسته است ما آن را در فقه آسان پایه‌ریزی کنیم نیز در چیزهایی که بلا و مصیبت در آن فراگیر شده بنا را بر آسانی بگیریم، چیزهایی که در عبادات و معاملات، عمومی و فراگیر شده و شایسته است آنها را از اسباب تخفیف بدانیم. علما چند چیز را از اسباب تخفیف می‌دانند: ۱- بیماری ۲- مسافرت ۳- اشتباهاً کاری انجام دادن ۴- فراموشی ۵- اجبار.

و در ضمن آن فراگیر شدن وقتی مردم به چیزی دچار شوند اقتضای کارایی است که بر بندگان خدا آسان بگیریم و از میان نظرات ساده‌ترین را انتخاب کنیم. مثلاً در قضیه طهارت و نجاست: بعضی از ائمه مذاهب، در امر طهارت و نجاست: بسیار سختگیرند. مثل مذهب امام شافعی، در این قضیه، مذهبی بسیار سختگیر است، بر خلاف مذهب امام مالک که بسیار آسان است. من امشب در تلویزیون چیزی دیدم و شنیدم که بعضی از برادران مالکی این چنین می‌گفتند: امام مالک در امور عبادات همیشه جنبه احتیاط را می‌گرفت و چیزهایی را که سخت و سنگین بود انتخاب می‌کردند. من از این سخنان متعجب گشتم و گفتم: بالعکس، امام مالک بسیار آسان می‌گیرد. مثلاً در امور طهارت و نجاست، مذهب مالکی آسانترین مذهب است. مثلاً او می‌گوید: آب نجس نمی‌شود مگر اینکه رنگش تغییر کند یا آنچه گوشتش حلال است پس ادرار و مدفوعش پاک است. بله، این چنین نظریاتی دارد و جالب اینکه که شیخ‌الاسلام ابن تیمیه و امام محمد غزالی این را ترجیح داده‌اند. امام محمد غزالی که یکی از امامان بزرگ مذهب شافعی است از جانب مذهب شافعی چنین می‌گوید: دوست داشتم که مذهب شافعی در فصل آب‌ها در فقه، همچون مذهب مالکی بود. وی هفت دلیل در تأیید مذهب امام مالک بیان نمود. ما دین را برای بندگان خدا آسان می‌سازیم و آن مذهبی را برمی‌گزینیم که در این امور آسان‌گیرتر است.

من در دبیرستان همچون استاد و شیخ بزرگمان، شیخ سید سابق که اصلاً پایبند به

مذهب نبود و هیچ توجهی به آن نداشت، درس فقه می‌خواندم. اهالی روستایمان مثل بیشتر روستاهای ساحلی مصر، شافعی مذهبند و من با بزرگان دینی روستایمان اختلاف داشتم و خود را ملتزم به مذهب شافعی نمی‌دانست. یکی از موضوعاتی که من مطرح کردم و باعث تحریم و برانگیختن احساسات مردم شد، این بود که گفتم: لمس کردن زن وضو را باطل نمی‌کند. در مذهب ابوحنیفه به طور عام و در هر صورت که باشد، وضو را باطل نمی‌کند. در نزد حنبله و مالکیان، لمس کردن زن فقط همراه با شهوت است که وضو را باطل می‌کند.

اما کشاورزان مصری که در صحرا هستند، کشاورز در سرمای شدید زمستان برای نماز مغرب وضو می‌گیرد نماز مغرب که خواند برای صرف شام برمی‌گردد. باز راهی نماز عشا می‌شود. زمانی که زنش سفره شام می‌چیند، ناگهان اشتباهاً و بی‌اراده دستش به او می‌خورد. طبق مذهب وضویش باطل شده و باز دوباره باید با همان آب بسیار سرد وضو بگیرد. آن زمان بود که من به تبلیغ همین مذهب یعنی مذهب ابوحنیفه و مالک و ابن حنبل پرداختم. این مسأله زود بین مردم پخش شد.

یک بار زنی دستش به دست همسرش خورد. مرد خشمگین و ناراحت شد. زن گفت: بنا به مذهب شیخ یوسف نماز بخوان. مرا صاحب مذهب قرار داده‌اند. در حالی که این، مذهب من نیست. این عین مذهب ابوحنیفه، مالک و ابن حنبل است. چیزی که من می‌خواهم بگویم، این است که: ما نیاز داریم چیزهایی که همگانی و فراگیر شده را برای مردم آسان سازیم. بسیاری از مردم آسانی را در چنین مسائلی و همچنین در مسأله غنا و موسیقی انکار می‌کنند. من آراییی که چنین مسائلی را مباح یا مکروه می‌دانند برمی‌گزینم، زیرا من هیچ دلیل صحیح و صریحی بر تحریمشان پیدا نکردم. به علاوه این چیزی است که دیگر عمومی گشته. مردمی در دنیا وجود دارند که نمی‌شود این چیزها را بر آنان تحریم کرد. مردم آفریقا و ملت آفریقا همه‌شان با رقص و طبل بزرگ شده‌اند و با این

چیزها زندگی می‌کنند. چگونه می‌شود این چیزها را بر آنان تحریم کرد؟ مثل این است که زندگی را بر آنان حرام کرده‌ایم.

همچنین در اروپا و آفریقا مردمانی هستند که موسیقی برایشان یک هنر پیشرفته‌ای است که روح انسان را جلا و پرورش و ترقی معنوی می‌دهد. هر گاه به بت‌هون یا سمفونی چهارم یا هفتم گوش دهی، به آنان (اروپائیان) می‌گویی که این چیزی است منکر و حرام است. آنان نیز متنفر می‌شوند. پس به ناچار باید چیزهایی که عمومی گشته را آسان سازیم!

علمای گذشته سعی‌شان بر این بود که معاملات مردم را، در امور گوناگون تصحیح کنند. سعی می‌کردند آن معامله غلط را از آن حکم مکروه بودن خارج کنند و آن را با یک

۱- لازم به تذکر است که دلیل تحریم موسیقی در صحیح بخاری وارد شده است، رسول الله ﷺ می‌فرمایند: «لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحَرَ وَالْحَرِيرَ وَالْحُمْرَ وَالْمَعَارِفَ». «گروهی در گذشته وحال با دلیل‌های واهی این حدیث را ضعیف دانسته‌اند، در صورتی که جمهور علمای حدیث آن را صحیح دانسته‌اند»، از این دسته می‌توان عالم شهر علم مصطلح ابن الصلاح را نام برد که در کتابش «المقدمة ص ۳۶» می‌فرماید: این حدیثی صحیح معروف به اتصال سند بر شرط صحیح است.

ثانیا: اصل وقاعده در دین اسلام این است که هر گاه خداوند حکمی را مشروع کرد مسلمانان بدون درنگ آن حکم را اجرا کنند، در این باره خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾﴾ [النور: ۵۱].

«گفتار مؤمنان هنگامی که آنان را به سوی خدا و پیامبرش می‌خوانند تا میانشان داوری کند، فقط این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم و اینانند که رستگارند».

بنابراین شایسته نیست شریعت خداوند را به دلیل اینکه مردم عادت به معصیتی کرده‌اند تعطیل کرد. ثالثا: آیا اگر کسی در کشوری زندگی می‌کند که زنا، ربا، وغیره امری عادی تلقی شود و مردم به گونه‌ای به آن عادت کرده‌اند نیز می‌توان گفت که باید برای آنها مباح یا مکروه دانسته شود؟! هرگز چنین نیست. زیرا عرب زمان جاهلیت کاملا به خمر عادت کرده بودند به گونه‌ای که بسیار دشوار بود آن را از برنامه‌ی روزمره‌ی خود خارج کنند، ولی اسلام نگفت باید بر آنها آسان گرفت زیرا به خمر عادت کرده‌اند بلکه این نوشیدنی پلید را در طی چهار مرحله تحریم کرد و صحابه نیز با جان و دل از حکم خداوند اطاعت کردند. (مصحح)

حکم شرعی دیگر تطبیق دهند تا آن معامله شرعی و حلال گردد. گاهی دنبال یک حکم ضعیف شرعی یا دنبال یک حیل شرعی می‌گشتند. گاهی نیز حکمی را از مذهب دیگر می‌گرفتند و یا از مذهب دیگر تقلید می‌کردند. از زیباترین جملات به جا مانده از آنان آن گاه که قولی را بر قول دیگری ترجیح می‌دادند این جمله است: «این برای مردم بهتر و ساده‌تر است». این یکی از چیزهای مطلوب برای آسان گرفتن است. یکی دیگر از چیزهایی مطلوب برای آسان گرفتن، موازنه بین نصوص جزئی در دین و هدف‌های کلی در دین است.

طبعاً در مصر مدارسی وجود دارد که به این موضوعات می‌پردازد. مدارسی هستند که فقط به نصوص جزئی می‌پردازند در حالی که از اهداف کلی غافلند. من آنان را ظاهریان جدید نامیده‌ام. یعنی: آنان ادامه‌دهندگان راه ظاهریان قدیم هستند، در حالی که آن علمی که ظاهریان قدیم داشتند آنان ندارند. علم هیچ کدامشان به علم داود ظاهری یا ابن حزم نمی‌رسد. تنها بهانه اینها و تنها وجه تشابهشان فقط همان جمود فکری و تنگ‌نظری مذهب ظاهری است.

ابن حزم یکی از امامان برجسته در بین مسلمانان و یکی از فرهیختگان فرهنگ اسلامی است. انسانی است دارای فرهنگی وسیع و عقلی با درایت. اما هر کدام از اینان دارای نقاط ضعفی هستند. نقطه ضعف ابن حزم این است که قیاس را قبول ندارد و منکر فلسفه احکام است و بر این اساس، نظرش درباره این حدیث چنین است: «لَا يَبُولُنْ أَحَدُكُمْ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ». «در آب ایستاده ادرار نکنید. می‌گوید: صحیح نیست برای انسان، که در آب ایستاده ادرار کند». اما اگر در شیشه یا ظرفی ادرار کند سپس آن را در همان آب بریزد، هیچ گناهی ندارد، زیرا او که در آب ادرار نکرده است. اما نتیجه‌اش که یکی است. او فقط معنای ظاهری حدیث را در نظر می‌گیرد.

حدیث دیگری می‌گوید: از دختر باکره اجازه خواسته می‌شود و اجازه او سکوتش است. این بدان خاطر است که دختر دوشیزه شرم می‌کند. مثلاً، هر گاه دختر گفته شود نظرت

درباره فلان پسر چیست؟ می‌بینی که صورتش از خجالت سرخ شده، ساکت می‌ماند و حرف نمی‌زند. پس سکوت نشانه رضایت است. اما اگر یک دختر تحصیل کرده دانشگاهی بیاید و به پدرش بگوید: به خدا من با درخواست فلان پسر موافق هستم و او مرد بسیار خوبی است. این حزم می‌گوید: نه ... این ازدواج باطل است، زیرا آن حدیث می‌گوید: اجازه دختر فقط همان سکوتش است. این دختر صحبت کرده و حرف زده است. وی آن را رد می‌کند، زیرا با حرف زدن و صحبت کردن با این درخواست موافقت کرده است. ظاهریان نیز دارای چنین جمود فکری هستند.

هر چند ابن حزم دارای جایگاه بزرگی است و استنباط‌هایش از نصوص قرآن و حدیث بسیار خوب است. اما بعضی از کارهایش خیلی عجیب است. من بعضی از افراد را می‌بینم که در بعضی امور تنگ‌نظرند. این تنگ‌نظری و جمود فکری صفتی است از صفات انسان. حتی در عصر صحابه نیز بوده. کسانی بودند که فقط به حروف و ظاهر حدیث نگاه می‌کردند و معنای ظاهری حدیث را می‌گرفتند.

همه ما قضیه «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُصَلِّيَنَّ الْعَصْرَ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ». را می‌دانیم. پیامبر ﷺ بعد از پایان غزوه خندق یا احزاب فرمود: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُصَلِّيَنَّ الْعَصْرَ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ». «هر کس که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، نماز عصر را نخواند مگر در سرزمین بنی‌قریظه». اصحاب بلند شدند و حرکت کردند. در بین راه گروهی از اصحاب به افق نگاه کردند و دیدند که خورشید نزدیک است که غروب کند و چیزی نمانده تا وقت نماز عصر ضایع گردد. پیامبر ﷺ از ما نخواست که نماز عصر نخوانیم، از ما خواسته که با عجله و شتاب به آنجا برویم. پس در بین راه نماز عصر خواندند. اما گروهی دیگر از اصحاب گفتند: نه، پیامبر ﷺ فرموده، نماز عصر نخوانید مگر در بنی‌قریظه. پس ما نماز عصر نمی‌خوانیم مگر در بنی‌قریظه. حتی اگر نصف شب به آنجا برسیم. هر گاه به آنجا رسیدیم نماز می‌خوانیم. در نتیجه ظاهر حدیث را گرفتند. این خبر به گوش پیامبر ﷺ رسید. پیامبر ﷺ هیچ گروهی را سرزنش نکردند.



حدیث یکی از آنها را نیز ملامت نکرد، زیرا کار هر دو گروه درست و صحیح بود. پیامبر ﷺ فرمود: کسانی که در راه نماز خواندند، آنان کسانی‌اند که کار صحیح انجام داده‌اند و کسانی که در راه نماز نخواندند، در اولین فرصتی که به آنجا رسیدند، نماز خواندند. یعنی اینکه در این وقت به ناچار باید این مسیر طی می‌شد، و همچنین کسانی که در راه نماز خواندند، بر وقت نماز عصر محافظت و نفس عمل را اجرا کردند. شاهد ما اینجا است: مدرسه‌ای که به نصوص جزئی اهمیت می‌دهد و غافل از اهداف کلی است و مدرسه‌ای دیگر به اهداف کلی اهتمام می‌ورزد، در حالی که از نصوص جزئی غافل مانده.

یکی از آنان می‌گوید: اسلام خواستار مصلحت است ولی در این جا نصوص تحریم‌کننده اهمیتی خاص دارند. می‌گویند: عمر به خاطر مصلحت بعضی از نصوص قرآن و احادیث را اجرا نمی‌کرد و سهم «مؤلفه القلوب» را از زکات حذف نموده، در حالی که این نص صریحی است که در قرآن آمده است. این درست نیست. عمر رضی الله عنه سهم مؤلفه قلوب را حذف نکرده است، بلکه عمر رضی الله عنه معتقد بود که در زمان خلافتش مؤلفه قلبی وجود نداشت. گروهی از مردم در عصر نبوت میل به اسلام داشتند و یا تازه مسلمان شده بودند. اینها همیشه زکات می‌گرفتند. ولی عادت بر مؤلف بودن نداشتند، زیرا یک تازه مسلمان که برای همیشه تازه مسلمان نمی‌ماند. ممکن است مدت به اسلام پیوستنش دو، سه، چهار، پنج سال طول بکشد. اما بعد از آن دیگر اسلامش نیکو و قوی می‌شود. پس دیگر نیازی نیست که به وسیله زکات دادن آنان را به سوی اسلام جذب کنیم. سهم مؤلف قلوب باقی است. اما آنان دیگر «مؤلفه قلوبهم» نیستند. این جا هم گروهی هستند که از نصوص جزئی غافل مانده‌اند و می‌گویند: ما فقط اهداف کلی را در نظر می‌گیریم.

اما گروه سومی نیز وجود دارند که آنان بین نصوص جزئی و اهداف کلی یک نوع رابطه و یک نوع توازن به وجود می‌آورد. این صحیح‌ترین روش و همان روش محققان

علمای اسلام است. باید آن طور که به جزئیات نظر می‌کنند به اهداف کلی نیز توجه کنند. دین، هیچ چیزی را مشروع نساخته، مگر بر اساس حکمت. همچنان که خداوند هیچ موجودی را نیافریده، مگر به خاطر حکمتی. چنان که خردمندان و اندیشمندان در قرآن می‌گویند:

﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا﴾ [آل عمران: ۱۹۱].

«خداوند هیچ چیز را بیهوده نیافریده و هیچ حکمی را بیهوده مشروع نساخته».

هر حکمی یک حکمتی دارد. خواه آن را بدانیم یا آن را ندانیم.

بدین جهت است که اصولیان می‌گویند: دین احکامش را در جهت منفعت و مصلحت مردم در دنیا و آخرت، مشروع ساخته است. پس دین بر پایه منفعت و مصلحت بنا شده است. آن گونه که امام ابن قیم می‌فرماید: دین همه‌اش عدل و انصاف است، همه‌اش مصلحت است.

پس هر نوع مسأله‌ای که در دین عدل خارج شد و به ظلم رسید و از حکمت به بیهودگی و از رحمت به غیر رحمت و از مصلحت به فساد رسید، اصلاً جزء دین نیست و اگرچه هم در این تأویل و توجیهی صورت گیرد و گفته شود که حتماً در آن حکمتی نهفته است. این عین سخنی است که ابن قیم در کتابش به نام «اعلام الموقعین» بیان فرموده است. در آن کتاب یک حادثه و یک واقعه شگفت‌انگیز که برای شیخش ابن تیمیه اتفاق افتاده ذکر می‌کند. روزی ابن تیمیه با یارانش از کنار گروهی از قوم تاتار (مغولان) می‌گذشتند. مغولان تازه مسلمان شده بودند. اما در ابتدا هنوز درست پایبند احکام دین نبودند و آن گونه که لازم بود اسلام را نفهمیده بودند و احکامش را اجرا نمی‌کردند. به طور کامل مسلمان نشده بودند و آنچنان که شایسته یک مسلمان است از اسلام چیزی نمی‌فهمیدند و آن طوری که واجب و لازم است با اسلام هماهنگ نشده بودند. با وجود اسلامشان باز مشروب می‌خوردند و اموال مردم را غارت می‌کردند و خونریزی به پا می‌کردند. ابن تیمیه از کنار گروهی از اینان رد می‌شد. آنان در حالی که مست بودند، شراب می‌نوشیدند. بی‌هوش شده بودند و هیچ چیزی

نمی‌فهمیدند. عده‌ای از یاران ابن تیمیه فریاد زدند و گفتند: ای دشمنان خدا شراب می‌خورید، در حالی که آن اصل و ریشه پلیدی‌ها و بزرگترین گناهان کبیره است. ابن تیمیه فرمود: آنان را به حال مستیشان و ابگذارید. خداوند از این بابت شراب را حرام ساخته، چون جلو ذکر خدا و نماز را می‌گیرد. حال اینکه شراب مانع از غارتگری و خونریزی‌شان شده. اگر آنان سالم بودند، می‌رفتند و اموال مردم را به سرقت می‌بردند. پس آنان را به حالت مستیشان واگذارید. به این جمله خوب نگاه کنید: خداوند شراب را حرام ساخته، چون مانع از ذکر خداوند می‌شود. اما اگر شراب مانع از قتل و انجام کارهای حرام بزرگتر شود پس شراب برایشان بهتر است. اگر یکی، آنان را از کار بدشان نهی می‌کرد، ممکن بود که این کار منکر را ترک می‌کرد ولی در عوض منکری بزرگتری را انجام می‌داد. او را به حال خود رها کردن بهتر از این است که منکری بزرگتر را انجام دهد. فقه این است<sup>۱</sup>. اهداف کلی فقط مدنظر دین است. از این جهت من کار بعضی از عزیزانی را که در مسأله‌ای مثل زکات فطر سختگیری می‌کنند نمی‌پسندم. خیلی سخت می‌گیرند و منکر کار بعضی از افراد هستند که برای زکات فطر پول پرداخت می‌کنند و این عمل را رد می‌کنند و می‌گویند: این درست نیست. در حالی که این همان رأی و نظر پنجمین خلیفه راشد، عمر بن عبدالعزیز است. ابوحنیفه و یارانش نیز چنین می‌گویند. از سفیان بن ثوری نیز روایت شده است. امام بخاری نیز جایز دانسته، حتی پرداخت پول را در انواع زکات‌ها، به طور عام جایز دانسته شده است. معاذبن جبل این کار را نیز انجام داده. او زمانی که راهی یمن شده به اهل یمن گفت: به جای اینکه که از شما ذرت و جو زکات بگیرم در مقابل آن به من خمیس و لیس (یک نوع پارچه یمنی) بدهید، زیرا این برای شما راحت‌تر و برای فقرای مدینه سودمندتر است. یعنی اینکه، این کار برای اهل یمن آسان‌تر و

۱- تحریم خمر فقط و فقط به علت بازداشتن از یاد خدا نیست بلکه شریعت آن را أم الخبائث خوانده است، و حامل و فروشنده و شارب و کسی که برایش برده می‌شود را لعنت کرده است، بلکه شکی نیست که گناه قتل بزرگ‌تر از نوشیدن خمر است ولی نباید چنین گفت که نوشیدن خمر برایشان بهتر است بلکه باید گفت گناه کمتری دارد. (مصحح)

بہتر است. علاوه بر اینها، اهل مدینه به این پارچه‌ها نیاز مبرم دارند. ثالثاً: انتقال این منسوجات از یمن به مدینه نیز آسان‌تر است. امام بخاری نیز این کار را جایز دانسته.

ابن رشید می‌گوید: با آن که امام بخاری با حنفی‌ها بسیار مخالف است، اما زمانی که احناف این دلیل را آوردند قبول کردند و اجازه به پرداخت پول دادند. شیخ الاسلام ابن تیمیہ، پرداخت پول، آن گاه که برای فقیر سودمندتر باشد را ترجیح می‌دهد. چون غالباً ثروتمندان به فقرا پول می‌دهند.

دوست دارم بگویم پیامبر ﷺ آن زمانی که خوراکی‌ها را در زکات فطر فرض نمودند، یک هدف خاصی داشتند و یک دلیل خاص. هدفش این بود: آسانی برای کسی که زکات می‌دهد و سود و منفعت برای کسی که آن را می‌گیرد. واجب شدن و الزامی شدن خوراکی‌ها هم برای کسی که آن را می‌دهد آسان‌تر و هم برای کسی که آن را می‌گیرد سودمندتر است. اما از آن جایی که پول در نزد اعراب نادر و کمیاب بود، اگر به آنها می‌گفتند: سکه طلا یا نقره بپردازید، برایشان بسیار سخت بود. اما اگر آنان خرما داشتند، خرما می‌دادند. اگر کشمش یا مویز داشتند، کشمش یا مویز می‌دادند. کسی که جو داشت، جو می‌داد. کسی که گندم داشت، گندم می‌داد. حتی به بادیه‌نشینان گفته شده بود، کشک بدهید. یک صاع کشک. این را امام مسلم در صحیحش روایت کرده است. کشک در خلیج، خیلی معروف است. از ماست خشک شده که روغنش را گرفته باشند درست می‌شود. خلاصه مطلب اینکه هر چیز که برای آسان‌تر است، آن را بپرداز. زیرا آن هم برای کسی که می‌پردازد آسان‌تر است و هم برای کسی که می‌گیرد سودمندتر است. مردم محتاج گندم، برنج، خرما، و این جور چیزها هستند. حتی گاهی کشک هم برایشان سودمند است.

حال شما را به خدا قسم می‌دهم، اگر به شهری مثل قاهره برویم، آنجا ۱۲ میلیون مسلمان هستند. چگونه آنان را مکلف سازیم تا ۱۲ میلیون صاع بپردازند؟ یا طبق نظر آنانی که معتقد به نصف صاع هستند، ۶ میلیون صاع بپردازند؟ اینها را از کجا بیاورند؟ هر

چند فرض شود که مثلاً انسانی یکی از بستگانش در روستای همجوارش را مکلف سازد تا برایش ذرت یا جو یا گندم و از این قبیل چیزها را برایش بفرستد و او هم نیز چنین کند و آن چیزی که در زکات فطر بر او واجب گشته را برایش بفرستد و او آن را بگیرد و به فقر بدهد.

طبعاً عزیزانمان می‌گویند: سنت را اجرا می‌کنیم. در حالی که او، فقیر را دچار دردسر ساخته است. فقیر که نمی‌رود تا آن گندم را آرد و خمیر کند و بعد نان بپزد. او نان را از نانویی می‌خرد. پس با این همه گندم چه بکند؟ ناچار است تا آن را با قیمت ارزان بفروشد. البته اگر کسی پیدا شود که آن را بخرد. بعضی از دوستان در جده و ریاض به من می‌گفتند: مردی خرما می‌خرد تا به فقیر دهد. فقیر به ده یا بیست کیلو خرما نیاز دارد. اما می‌بینی صد یا دویست کیلو خرما به او داده‌اند. حال با این همه چه بکند؟ مجبور است برود نزد آن تاجری که آن مرد از او خرما خریده بود تا به او بفروشد. حال تاجر کیلویی هفت یا هشت درهم از فقیر می‌خرد. البته اگر قبول کند. گاهی هم آن را قبول نمی‌کند و نمی‌خرد. کسی که در اینجا ضرر کرده است همان فقیر است.

بدین خاطر است که من می‌گویم اگر ما به هدف‌هایی که دین آن را در نظر گرفته، نگاه کنیم، می‌بینیم که دین بر مردم آسان گرفته است. پس ما مذهب عمرین عبدالعزیز و ابوحنیفه را برمی‌گزینیم. مگر در بعضی از زمان‌های معین و مشخص. مثل زمان قحطی و خشکسالی که حبوبات کمیاب می‌شود. آن زمان می‌گویم، نه. می‌گویم حبوبات و خوراکی بدهید، زیرا فقیر دیگر پول به دردش نمی‌خورد. یا اگر ما یک نفر را می‌شناسیم که این پول را می‌گیرد و با آن سیگار می‌خرد، در حالی که فرزندان و خانواده‌اش به خوراکی نیاز دارند، باز ما به او خوراکی می‌دهیم نه پول. این همان موازنه بین اهداف کلی و نصوص جزئی است.

نکته‌ای هست که آن را می‌گویم و سخنرانیم را با گفتن این نکته به پایان می‌رسانم. تغییر فتوا بستگی به تغییر زمان و مکان و عرف و شرایط زمانه دارد. فقیهی موفق است

که این چیزها را در نظر بگیرد. همچنان که امام ابن قیم می‌فرماید: فتوا با تغییر زمان و مکان و عرف و عادت و شرایط زمانه تغییر می‌کند. قبل از او نیز امام قرافی مالکی مذهب، چنین گفته بود و همچنین بعد از او نیز علامه ابن عابدین از متأخرین حنفی‌ها چنین حرفی زده بود. پی این قاعده تقریباً متفق‌علیه است.

ما در فتوایمان باید همه چیز را در نظر بگیریم. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز شرایط اصحابی را که طلب استفتاء می‌نمودند در نظر می‌گرفتند و آن را مراعات می‌نمودند. یکی از اصحاب از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست نمود به او اجازه دهد تا در روز رمضان همسرش را ببوسد پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به او اجازه داد. یکی دیگر از اصحاب همین درخواست را از پیامبر صلی الله علیه و آله کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه چنین کاری به او نداد. این حدیث را امام احمد و ابوداود روایت کرده‌اند. برای اصحاب جای سؤال بود که چرا چنین شد؟ بعدها فهمیدند که: پیامبر صلی الله علیه و آله به آن کسی که اجازه چنین کاری داده بود، پیرمرد کهنسالی بوده و به آن کسی که اجازه چنین کاری نداده بود، یک جواب رشید داده بود که از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین درخواستی داشت. منظور این است که: پیامبر صلی الله علیه و آله با در نظر گرفتن شرایط شخص سؤال‌کننده فتوا صادر می‌کرد.

مردی نزد ابن عباس آمد و گفت: ای پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، آیا قاتل هم می‌تواند توبه بکند؟ ابن عباس به آن مرد نگاهی کرد و او را برانداز کرد و حقیقت را فهمید. به آن مرد گفت نه، قاتل نمی‌تواند توبه بکند (یعنی توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود). آن مرد بازگشت، فوراً اصحاب به ابن عباس گفتند: قبلاً از شما شنیده بودیم که گفته بودید: قاتل می‌تواند توبه بکند. او پاسخ داد، به صورتش که نگاه کردم دیدم بسیار خشمگین است و می‌خواهد مسلمان مؤمنی را بکشد. یعنی اینکه او قاتل نبود، بلکه آمده بود تا سؤال کند که آیا توبه قاتل پذیرفته می‌شود یا نه؟ او می‌خواست کسی را بکشد، قبل از کشتن آمده بود تا از ابن عباس فتوا بگیرد و بعد او را بکشد. سپس آن مرد را می‌کشت و بعد می‌گفت: این ابن عباس بود که به من گفت: قاتل توبه‌اش پذیرفته می‌شود. وقتی که ابن عباس دید شرارت از چشمانش می‌بارد و

او که هنوز کاری را انجام نداده و کسی را نکشته است پشیمان شده، با او این چنین برخورد کرد. بدین خاطر است که علما می‌گویند: فتوا قبل از انجام کاری با فتوا بعد از انجام آن متفاوت است و تغییر می‌کند و این همان چیزی است که من بر اساس آن عمل می‌کنم و آن را ملاک قرار می‌دهم.

یک نفر در مورد طلاق از من سؤال کرد و گفت: به خدا قسم خورده‌ام که اگر چنین شد، زنم را طلاق دهم. حال اگر چنین نشد چه کنم؟ به او گفتم لازم نیست که حتماً آن را انجام دهی. تا همگام به تمام مذاهب باشی. حال هر گاه آن به وقوع پیوست، می‌گردم تا راه حلی از مذهب شیخ الاسلام ابن تیمیه یا از مذهب بعضی از پیشینیان برایش پیدا کنم.

روش کار این چنین است، شایسته است که شرایط زمانه و عصرمان را در نظر بگیریم تا فقهمان امروزی گردد. باید به تغییرات زمانه توجه کنیم. عصر ما دچار تغییراتی شده و نسبت به قبل تغییرات زیادی کرده است، پس باید این تغییرات در فقه نیز خود را نشان دهد، زیرا فقه ماده‌ای است زنده، نرم و مقاوم و متحرک و اصلاً چیز جامدی نیست.

علمای گذشته برای عصر و زمانه خودشان اجتهاد کرده‌اند و فتوا داده‌اند. پس ما نیز متناسب با عصر و زمانه خودمان اجتهاد کنیم. شاید آن چیزهایی که آنان اجتهاد می‌کردند و فتوا می‌دادند متناسب با جامعه و زمانه و حال خودشان بوده. اکنون دیگر آن چیزها، مناسب ما و اصلاً شایسته عصر و زمانه ما نیست. شاید این معلومات زیادی که ما داریم، آنان نداشته‌اند. بهترین شاهد و مثال ما همین مطلب است. شافعی و ابوحنیفه و ابن حنبل می‌گویند: بیشترین مدت حمل دو سال است. بنابر فرموده حضرت عایشه که فرمود: چنین بیشتر از دو سال در شکم مادرش باقی نمی‌ماند. اگرچه هم با ریسمان بافته شده، بسته شود.

امام مالک می‌گوید: چه کسی این حرف را می‌زند؟ به این زن همسایه ما، زن محمدبن عجلان نگاه کنید. زنی است که راستگو. شوهرش نیز راستگو است. چندین بار حامله

شده است و هر بار چهار سال طول کشیده است. بدین خاطر در مذهب مالکی مدت حمل چهار، پنج یا هفت سال است این بنابر آن چیزی است که از زنها شنیده‌اند. زنی می‌گویند من حامله‌ام. آن زن هم راست می‌گوید. حال اینکه آنها این چیزی که ما در این عصر و زمانه می‌دانیم، امروزه می‌گویند: این همان چیزی است که ما آن را حاملگی کاذب می‌نامیم.

یعنی زنی که زیاد شوق باردار شدن دارد و خود را به این قضیه مشغول کرده است. نشانه‌های حاملگی را حس می‌کند، شکمش بزرگ می‌شود و حرکات داخل شکمش را حس می‌کند. به او حالت تهوع و استفراغ که از نشانه‌های حاملگی است، دست می‌دهد. این حالت‌ها، یک تا دو سال طول می‌کشد. عجیب اینجاست که بعد از دو سال معلوم می‌گردد که تازه او حامله شده است. حال همه این حالت‌ها را به حساب حاملگی می‌گذارند. همسرش این را می‌بیند. حتی همسایه‌هایش این را می‌فهمند و می‌گویند: این زن چهار سال حامله بوده است. این همان حاملگی کاذب است. من معتقدم اگر امام مالک الان زنده بود، همان چیزی را می‌گفت که امروز ما می‌گوییم، زیرا امکان ندارد جنین چهار، پنج سال یا بیشتر در شکم مادرش بماند.

به این دلیل است که ابن حزم این را رد می‌کند و می‌گوید: پروردگاران می‌فرماید:

﴿وَحَمْلُهُ وَفَصْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ [الأحقاف: ۱۵].

«حاملگی و شیردادنش ۳۰ ماه طول می‌کشد».

چگونه است که حاملگی و شیردادن کودک سی ماه طول می‌کشد و حال آن که فقط حاملگی به تنهایی، چهار یا هفت سال طول می‌کشد؟ ابن حزم می‌گوید: حاملگی نه ماه است و این یک چیز عادی و معمولی است. ابن عبدالحکم می‌گوید: حاملگی یک سال قمری طول می‌کشد. قوانین احوال شخصیه (تولد، ازدواج، طلاق، مرگ) و همچنین بزرگان این قن در این قرن نیز با ابن عبدالحکم هم عقیده‌اند. ولی آنان می‌گویند: طبق محاسبات امروزی حاملگی یک سال شمسی طول می‌کشد.



شاهد و مثال ما اینجاست. ما نیاز داریم که فقهمان را امروزی گردانیم. تا فقهی شود همگام با عصر و زمانه. فقهی که از معلومات و معارف و دانش‌های امروزی بهره‌مند است و تنها بر آنچه که در کتاب‌های قدیم موجود است اصرار نوزیم. علمای بزرگمان که در قدیم اجتهاد کرده‌اند، اگر آن چیزی که ما امروز می‌بینیم آنها نیز می‌دیدند، حتماً آن چیزی می‌گفتند که ما امروز می‌گوییم، این عین همان چیزی است که قبلاً ابویوسف و محمد دو تن از شاگردان بزرگ ابوحنیفه گفته‌اند. این دو شاگرد ابوحنیفه با یک سوم یا دو سوم فقه ابوحنیفه مخالفند. دانشمندان حنفی می‌گویند اختلاف بین ابوحنیفه و دو دوستش در بیشتر حالات، اختلاف دوره و زمان بوده نه اختلاف دلیل و برهان.

همه این را می‌دانیم که امام شافعی قبل از آمدنش به مصر مذهبی قدیم داشت و بعد از اینکه به مصر آمد مذهبی جدید را بنا نهاد. و می‌گویند: امام شافعی در مذهب قدیم (چنین) گفت، زیرا عقل و اندیشه‌اش به رشد و تکامل رسید و سنی از او گذاشت و چیزهایی دید که قبلاً ندیده بود و چیزهایی شنید که قبلاً نشنیده بود. پس هیچ اشکالی نداشت که امام شافعی فقهش را تغییر دهد. این همان چیزی است که شایسته علمای امروز ماست. نباید خود را محدود به نظریات و اجتهادات علمای قدیم سازیم. منظورم این نیست که هر آنچه که در قدیم بوده نادرست و غلط است. بلکه چیزهایی در قدیم هست که کاملاً سودمند است و بر نظریات صحیحی بنا شده است و یا اینکه سرشار از چیزهایی هستند که به درد این عصر می‌خورند. اما چیزهایی هم وجود دارد که به درد این عصر نمی‌خورد.

هر عصر و زمانه‌ای فقهی مخصوص به خود دارد. مالکیان روایت می‌کنند که ابن ابی‌زید قیروانی، صاحب آن رساله مشهور، در خانه سگی داشت. او در باغ، خانه‌ای داشت که این نوع خانه‌ها مختص اشراف‌زاده‌ها و ثروتمندان بود. ما امروزه به این گونه خانه‌ها ویلا می‌گوییم. او در خانه سگی داشت که از خانه محافظت می‌کرد. برخی از یارانش به او گفتند: در خانه سگ دارید؟ در حالی که امام مالک رحمته الله گرفتن سگ را ناپسند و مکروه دانسته. قیروانی جواب

می‌دهد و می‌گوید: اگر امام مالک الان زنده بود، قطعاً (به جای سگ) یک شیر درنده به خدمت می‌گرفت تا از خانه‌اش محافظت کند.

بدین خاطر است که باید فقه را آسان‌سازیم و آن‌گونه فقه را پیاده‌سازیم که هر سو و هماهنگ با نیازهای مردم باشد. هماهنگ با پدیده‌های جدید این زمانه باشد. در این صورت است که فقهی صحیح از این دین آسان و ساده که فقط هدفش تأمین و تحقیق منافع بندگان در دنیا و آخرت است، به وجود می‌آید.

ای برادران: این گفتاری بود در این موضوع که نتوانستم حق این موضوع را ادا کنم. این موضوع بسیار جای بحث دارد و بسیار گسترده است. ولی من به این مقدار اکتفا می‌کنم و از اینکه به طول انجامید (و وقتتان را گرفتم) معذرت می‌خواهم و از خداوند تبارک و تعالی خواستارم که دینمان را آن‌گونه که هست به ما نشان دهد و ما را در این دین دانا گرداند و آن چیزی که به نفع ماست به ما یاد دهد و به آن چیزی که یادمان داده، بهره‌مندمان گرداند. در آخر، از خداوند تبارک و تعالی برای خودم و برای شما طلب مغفرت و آمرزش می‌کنم.

سلام و درود بی‌پایان بر سرور جهانیان محمد ﷺ و بر آل و اصحابش و درود و

رحمت خداوند بر شما باد